

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

اکبر تک دهقان
۱۶ آبان ۱۳۸۸ - ۷ نوامبر ۲۰۰۹

صد سال شرایط قومی- بورژوازی قدرت سیاسی در ایران!

فرهنگ سیاسی ملی حاکم بر جامعه ایران، از سوی نیروهای ارتجاعی وابسته به دوره های سپری شده شکل گرفته، نه عقلانی و انسانی، و نه جدید و شهروندی، بلکه دارای ماهیت و ساخت و بافت قومی- بورژوازی است؛ در رأس حاملان و مبلغان این فرهنگ سیاسی بدوی، رژیم پهلوی، بخش اعظم نیروهای به اصطلاح ملی، و دستگاه مذهب شیعه قرار داشته اند.

فرهنگ سیاسی حکومت پهلوی- که اپوزیسیون ملی- ارتجاعی آن را هم - به جز دایره کوچکی در گذشته- در بر میگیرد (جبهه ملی)، نه انعکاس سیاسی- فرهنگی و حقوقی پیدایش ملت ایران در مقطع شکل گیری جامعه بورژوازی در قرن نوزدهم، بلکه بر تقدیس و رجوع به فرهنگ سلطه گری قوم پارس (نژاد آریا؟!)، نظامات برده داری دوران باستان، و ادغام آن در ارتجاع سیاسی بورژوازی عصر امپریالیسم متکی بود. نیروهایی که قادر به کنده شدن از دوران باستان نگشته، و در کورش و داریوش به عنوان الگوهای سیاسی درجا زده بودند، در خود- آگاهی و شیوه موجودیت سیاسی کنونی خود هم، قادر به گذار به دوران کشور- ملت نشده، همچنان وابسته به ساختارهای فکری و سیاسی قوم فروپاشیده پارس باقی ماندند- حتی زمانی که به نیابت از سوی امپریالیسم، بر مناسبات قدرت در ایران چنگ انداختند. این همچنین دلیلی است بر اینکه، چرا اینهمه نقاط تماس و همکاری میان این نیروها، علیه پیشروان جامعه جدید، یعنی نیروی چپ و روشنگران مستقل و آزاده، وجود داشته است- طوری که اکثریت قریب به اتفاق قوم پرستان پاریسی، با وجود تحصیل و ۳۰ سال سکونت در غرب، علیرغم کشف "نواندیشی دینی" و "اصلاح طلب" شدن، هنوز از جنایات رژیم اسلامی علیه کمونیستها و مبارزین، حمایت میکنند. نگاهی به ادبیات ضدکمونیستی عناصر افراطی لیبرال در داخل* ۱ و خارج- آنجایی که ضمن فحاشیهای ضدکمونیستی، کف بر دهان آورده، بند پاره میکنند- نشان میدهد، ارتجاع قومی سلطنت طلب و نوع لیبرال و یا اسلامی نزدیک به آن، تا چه میزان به فرهنگ هزاره های گذشته و نه به جامعه "کشور- ملت"، مربوط هستند.

خصلت قومی شرایط قدرت بورژوازی حاکم- که لایه های فوقانی طبقه متوسط در هر ۳ رژیم دیکتاتوری، آن را نظیر "موهبتی الهی" در هوا قاپیدند- شاهدهی است بر اینکه، چرا طبقات حاکمه، در سرکوبگری علیه توده مردم و نیروهای مبارز، اینهمه با بیرحمی و درنده خویی عمل کرده، تصویری از حقوق انسان، به جز "حقوق" بردگان دوران هخامنشیان و صحرائشینان دوران محمدتاجر نداشته اند. آیا متن قرآن این "مانیفست وحشت" ۲، "احادیث" ثبت و روایت شده، قانون اساسی کنونی سلطه گران، قانون خانواده و قانون قصاص در قرن بیست و یکم، بیان و بازتاب همان نظامات بربرمنشانه علیه بردگان هزاران سال قبل تاریخ خاورمیانه نیست؟ آیا اساساً انسان موضوع بحث در این اسناد و قوانین، انسان شهروند است؟ و در عهد بربریت، میتوانست انسان شهروند وجود داشته باشد؟

نگاهی به وضعیت ایران در مقایسه با کشورهای دیگر، از جمله افغانستان، عراق، پاکستان و همه کشورهای آفریقا و امریکای لاتین و آسیا، سطح عقب ماندگی فرهنگی شرم آور این جامعه و قبل از همه "نخبگان" الدنگ آن، و فرهنگ سیاسی ضدبیشری ولایت فقیه و امام زمان آن، نشان میدهد، که در نظام قدرت کشور- ملت ایران، عنصر قومی و باستانی نقش اصلی را داشته، شیوه زندگی، عادات، تصورات و سلطه گری بدویت قومی، بر ملت

و عنصر ملی- که پدیده ای جدید است- مسلط است. از این زاویه - و تنها از این زاویه- برچیدن رژیم قاجار در سال ۱۳۰۴- نه فقط بلکه در عین حال- به مثابه غلبه کیفیت فرهنگی- سیاسی شرایط قدرت قوم مضمحل شده اما منتخب امپریالیسم، قوم پارس، بر قدرت رو به زوال قوم غالب در سده های اخیر خاورمیانه یعنی قوم ترک را هم، بازتاب میداد. اگر قدرت گیری نقش امپریالیسم المان و به ویژه المان نازی در سیاست داخلی ایران در دوره رضاخان را به بحث بالا اضافه کنیم، در اینصورت، به جابجایی قدرت به نفع یک قوم " آریایی"، در جهانی که امپریالیسم " سفید" با توسل به عامل نژاد به تجدید تقسیم جهان مشغول بود، بهتر پی میبریم. جایگزینی رژیم پهلوی با رژیم اسلامی نیز غلبه کیفیت حقوقی- سیاسی مناسبات قدرت قوم عرب صحرائین دورانهای گذشته را، بر نظامات سیاسی- فرهنگی در هم تنیده با قوم پارس دورانهای گذشته را منعکس ساخت.

نگاهی به ادبیات سیاسی روزمره عناصر رژیم اسلامی، سلطنت طلبان، لیبرالها و ملی گرایان مرتجع، در داخل و خارج، در نوشته ها و سخنرانیها، و در انبوه سایتها و بحثها و ویلاگها، به روشنی ماهیت قومی- بورژوازی منازعات قدرت میان آنها را به نمایش میگذارد. آنها هیچ یک، از موضع شهروند و عنصر سیاسی یا فرهنگی یک جامعه کشور- ملت امروزی برخوردار نکرده، بلکه با تکیه بر افتخارات پوچ و نداشتن قومی، با تکیه زدن بر این یا آن ستون ریخته کاخ پادشاه و مسجد شیدان سبیل اهداف سیاسی امروز خود، و حسرت خوردن و گریه و زاری برای گرد و غبار بر جای مانده از استخوانهای سلطه گران عصر برده داری، با آویزان شدن به کورش و داریوش و محمد و علی و اخیراً بابک خرمدین، به هزینه کشور، به هزینه تباهی زندگی چندین نسل از مردم، به جنگ یکدیگر میروند. آنها حتی در مقایسه با بورژوازی " ملی" در ترکیه، پاکستان، افغانستان و کشورهای عربی هم، به مراتب بدبخت تر، احمق تر، بی ریشه تر و هیچ و پوچ تر هستند؛ علی رغم مالکیت بر انبوهی از مدارک آکادمیک، مدارج استادی و پیشکسوتی، چاپلوسی و دلالی، که مدام با تکرار عنوان " دکتر" و " مهندس"، در زیر هر تکه کاغذ سفیدی هم، گوش فلک را از شدت بدویت خود کر میکنند.*۳

در جامعه ایران پس از شکست انقلاب مشروطیت و از سال ۱۲۹۳ شمسی تا سال ۱۳۵۷، آنجا که قدرتهای حاکم، ناسیونالیست و باستان پرست معرفی شده اند، جز مریدان قوم فروپاشیده پارس نبوده، به این اعتبار، به هیچوجه جزئی از کاراکتر سیاسی ملت ایران- که نباید و نمیتواند مبانی قومی داشته باشد- محسوب نمیشوند. فرهنگ و مناسبات سیاسی ملی در این کشور، هنوز قادر نشده است، به مثابه یک نیروی مستقل از اقوام فروپاشیده دورانهای قدیم، پای به عرصه قدرت بگذارد؛ شکست همه جنبشهای انقلابی- دموکراتیک از دوران مشروطیت تاکنون، شاهدهی بر تسلط قدرت مخرب نیروهای ضد ملی، یعنی قومی، بر طبقات پیشرو جدید، و سطح مداوماً در حال تنزل خود- آگاهی ملی- دموکراتیک در جامعه ایران است.

اگر از کشور ایران به مثابه یک پیکره سیاسی، اقتصادی، فرهنگی در جهان امروز نام ببریم، در این صورت فقط طبقه کارگر و زحمتکشان روستایی، کمونیستها، و جناح چپ طبقه متوسط شهری، نیروهای ملی به معنای علمی و زمینی آن محسوب شده، همه احزاب و جریانات فکری دیگر، در جایگاه جریانات ارتجاعی- قومی قرار میگیرند؛ نظیر سلطنت طلبان به مثابه وابستگان به قوم پارس و ستایش کنندگان شیوه سلطه گری آن، مجاهدین و نیروهای اسلامی حاکم (علی رغم تفاوت سیاسی جدی) به قوم عرب عربستان عهد بدویت، جریانات متعدد منتسب به آذربایجان، کردستان، بلوچستان و خوزستان، که جدیداً شکل گرفته اند هم، نیروهایی قومی، آنچنان که خود به آن ادعان دارند، به حساب آمده، به دوران جامعه شهروندی تعلق ندارند. فرهنگ سیاسی ملی ایرانی- آنچه که از قرن پانزدهم، در فرهنگ جوامع در حال رشد بورژوازی اروپا، ادغام گردیده، حیات مستقل آن در عملکرد طبقات محافظه کار ایران خاتمه یافت- تنها در مبارزات توده های مردم و نیروهای انقلابی، بازتاب و زمینه ظهور و گسترش داشته، و همواره هم در نقطه مقابل سلطنت، ملی گرایی قومی و دستگاه مذهب، قرار گرفته است.*۴

چپ انقلابی ایران- از سنت سازمان فدایی در دوران انقلاب بهمن- همواره سلطنت و مذهب، همچنین گروههای قومی جدید در این کشور را، پدیده های ماقبل سرمایه داری تلقی کرده، که در شرایط ظهور امپریالیسم و سلطه ناقلان این فرهنگ سیاسی در ایران، به روینای سیاسی- حقوقی سرمایه داری ارتجاعی ایران راه یافته، و یا نظیر رژیم اسلامی، حتی کاملاً در آن ادغام شده اند.

ممکن است برخی به این موضوع اشاره کنند، که اگر راز صد سال ترور و دیکتاتوری در ایران، از این زاویه همچنین و با دقت علمی، قابل توضیح است، پس چرا تاکنون هیچ بحثی، حداقل اشاره وار هم پیرامون آن صورت نگرفته، بلکه هرکس موضوع را از زاویه خاصی مطرح کرده است؟ پاسخ اینجاست که شناخت ماهیت و شیوه کارکرد قومی شرایط قدرت در این کشور طی ۱۰۰ سال، تنها زمانی عملی بود، که قوم گرایی و تلاش برای تجدید سازمان قومی جامعه بورژوازی، به یک پدیده همگانی تبدیل میگشت؛ یعنی هم آنچه هم اینک از سوی دهها جریان در داخل و خارج با شدت و حدت به جریان افتاده است؛ طوری که جناحهای درونی رژیم هم، برای کسب پشتیبانی به منظور دستیابی به اهداف اسلامی خود، به موضوع " اقوام" متوسل شده اند. فراموش نکنیم، محافل خارج از

کشوری، که تحت پوشش " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، تا مرز جدایی و تشکیل کشور مستقل"، جدایی استانیهای کشور را به مثابه یک " حق" برای دسته جات باندهایی قوم پرست به رسمیت می‌شناسند، و حتی خواهان انجام رفراندوم در این استانها هستند نیز، در این رابطه حداقل، به طیف نیروهای مدافع شرایط قومی قدرت سیاسی تعلق دارند.

خواننده این متن، اگر با دقت بحث بالا را دنبال نماید، خواهد دید، که چنین نگاهی به کیفیت قدرت سیاسی در ایران، به هیچوجه نافی دانش به طور کلی و دانش و پراتیک مارکسیسم- لنینیسم به طور خاص نیست، که شناخت جامعه و تاریخ را از نقطه عزیمت مبارزه طبقاتی آغاز میکند. بلکه عکس آن، نگرش بالا، از موضع پیدایش فرماسیون اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری آغاز کرده، به سوال چرایی اینهمه جنایت و آدمکشی، از سوی قدرتهای حاکم علیه شهروندان میپردازد؛ اینکه شرایط قدرت سیاسی در ایران، بخشی از ساختار قدرت امپریالیسم در جهان است، به هیچوجه توضیح نمیدهد، چرا جان انسان در ایران قرن بیست و یکم، با شتر و گوسفند سنجیده شده، مردم را در خیابان شلاق زده، و انسانی را ۳ بار بر بالای دار کشیده، در آخرین لحظه به پایین آورده، و برای بار آخر او را دار میزنند. نیاز امپریالیسم به نفت ایران توضیح نمیدهد، که چرا یک نسل کامل از مردم این کشور، به دلیل مخالفت با " ولی فقیه"، " محارب با خدا" و " مفسد فی الارض" تشخیص داده شده، به جوخه اعدام سپرده شدند؟ در حالیکه در هیچیک از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و یا مستعمره کامل، در بدترین وضعیت هم، چنین احکامی و چنین جهنمی حاکم نشده است.

موضوع فقط بر سر قدرت بورژوازی و سلطه طبقه سرمایه دار بر شئون کشور نیست؛ موضوع بر سر ویژه گیهای شرایط قدرت در ایران است، که حقوقی در سطح حقوق قبایل آمازون هم، برای مردم ایران به رسمیت نمیشناسد. شهروند کشور ترکیه، پدیده ای ضدبشری، بربرمنشانه و غیرقابل تصور انسان، یعنی سنگسار انسان را نمیشناسد؛ در حالیکه طبقات صاحب ثروت و رفاه و خیل نمایندگان ملی، ملی- اسلامی، حتی نمایندگان فرهنگی و هنری غیرمذهبی آنها، ۳۰ سال با این بدویت ساختند و چیزی- حداقل چیز محسوسی- علیه آن نگفتند. شرایط قدرت فقط در حوزه دولت و دربار باقی نمانده، بلکه خود، عامل بازتولید همه عناصر و شرایط قدرت در حوزه های زندگی فردی و اجتماعی، خانواده، دوستیهای شخصی، محیط کار و کوچه و خیابان، مناسبات صنفی، حتی مناسبات درونی و بیرونی احزاب سیاسی چپ اوپوزیسیون هم هست.

برای طبقه کارگر و کمونیستها، که به حکم شرایط تاریخی ظهور آنها، باید در یک کشور- ملت پیشرو و به مثابه شهروندان آزاد قرن بیست و یکم زندگی کنند، راهی به جز مبارزه انقلابی و آشتی ناپذیر، با همه نیروهای ارتجاع عصر کهن، شاه و شیخ و خان- امروزه در هیأت لیبرال دموکرات، اصلاح طلب، جمهوریخواه، فدرالیست و جدایی طلب- وجود ندارد. همه جریانهای سیاسی متعلق به " تمدن باشکوه" پارسی، ترکی و عربی، و همه وابستگان به دوره های سلطه گری اقوام عصر بربریت، قبل از هر چیز، در ضدیت با کمونیسم، کارگران، زنان و جوانان، آنها نوع افراطی و فاشیستی آن، به یک شیوه عمل میکنند. برای ایجاد یک شرایط قدرت دموکراتیک و مبتنی بر تجارب و اندیشه های دوران جدید، راهی جز به گورسپردن هر سطحی از امتیاز طلبی قومی قدیم و جدید- که همه ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور را در خود بلعیده اند- وجود ندارد. جامعه باید از تاثیرات سیاسی- فرهنگی کثافات هزاران ساله " تمدنهای باشکوه" نحس پاک شود، تا شهروند ایرانی، از حقوق یک انسان آزاد در این جهان، برخوردار شود.

توضیحات

* ۱- محفل شبه روشنفکری ضدکمونیست از نوع اسلامی- سلطنتی، تحت عنوان " دانشجویان و دانش آموختگان لیبرال دانشگاههای ایران"، یکی از جریانهای تازه به دوران رسیده لیبرالیسم ارتجاعی ایرانی است؛ که به شیوه افراطی تلاش میکند، کم کاری(؟!) رژیمهای پهلوی و اسلامی شان علیه کمونیستها را جبران کند! این گروه تصور میکند، اگر قادر شود در دروغگویی و تحریف علیه کمونیستها، هر چه بهتر و بیشتر به آموزش گویلز عمل کرده، از رژیمهای سلطنتی و اسلامی در این زمینه سبقت بگیرند، و مهمات خود را در سایتها رسوا و بی ارزش اکثریتی های جنایتکار و سلطنت طلبان جنایتکار تر منتشر سازند، به این طریق، قادر به توقف رشد کمونیستها، از زیر خاکستر قتل های عام دهه ۶۰ خواهند شد! اینکه رژیمهای سلطنتی و اسلامی آنها، طی ۱۰۰ سال، همه توان سرکوب جهنمی خود را علیه کمونیستها به کار گرفته، خود اما در نهایت مفتضح و له شده، راه سقوط پیمودند، هنوز به عقل این مدیران خیالی کارخانجات ورشکسته بورژوازی نکبت ایران نرسیده است؛ کارخانجاتی که تنها و تنها از طریق سیاست اعدامهای دسته جمعی، به چنگ آورده، و حفظ کرده اند.

* ۲- روشنگران بورژوازی اروپا در قرن ۱۹، با کنایه به " مانیفست کمونیست"، از قرآن، به عنوان " مانیفست وحشت" نام میبردند. این مانیفست وحشت اما، از سوی احزاب مثلاً بورژوازی ملی ایران، یعنی جبهه ملی، نهضت آزادی، اصلاح طلبان کنونی، حزب توده، چندین جریان کوچک ملی- اسلامی دیگر، و سازمان اکثریت، به مثابه مانیفست یک جامعه

سرمایه داری و در اشتیاق آزادی و عدالت، در سال ۱۳۵۷ به مردم حقنه، و با درنده خویی غیرقابل تصویری هم، به مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی روز میدل گشت. جریانات نامبرده، هنوز هم از خمینی، این بنیانگذار کوره آدم سوزی اسلامی، به عنوان "امام"، "امام خمینی"، "آیت الله" و "مرحوم امام" نام میبرند و شرم نمیکنند و شرم نمیکنند.

۳- امروزه بخشی از مردم، چه بسا در بسیاری از کشورهای غرب حتی اکثریت مردم، از این موضوع مطلع هستند که ایرانیان در خارج، از دو گروه تشکیل شده اند:

گروه اول- کسانی هستند که خود را نه ایرانی، بلکه پرزر/ پرزرین (به آلمانی: Perser, Perserin) ، پارسی (مرد/زن)، معرفی میکنند. از این رو، بعضی از مردم آلمان، در برخورد با یک ایرانی، باید اندکی فکر کنند: از او چگونه سؤال کنیم، که دلخور نشود! آیا او یک ایرانی معمولی است و یا یک پرزر؟ یعنی یک ایرانی غیرمعمولی!!

اینکه فردی خود را پرزر معرفی میکند، البته با برخی محاسبات سیاسی، هر چند بسیار مسخره و مضحک، توأم است. او از اینکه یک پرزر خوانده شود، کیف میکند، خیلی ساده! فکر میکند که عنوان او یک عنوان اروپایی است! و گویا به یک "تمدن" بزرگ و باشکوه مربوط است! و این احساس کودکانه به او لذت میبخشد؛ از این طریق او مثلاً از ایران آخذی فاصله میگیرد! البته به بهای سقوط به بدویتی در ۲۵۰۰ سال قبل! چه کنیم، دنیای این بورژوازی بدبخت و تکیده و پهلوی آخذی، و خرده بورژوازی ضمیمه آن، همین قدر است. او در خانه و کشور خود و تا فرودگاه مهرآباد، ایرانی است. بعد از حدود ۴ ساعت در فرودگاه فرانکفورت آلمان، خود را، نه ایرانی، بلکه با یک عقبگرد جهشی به ۲۵۰۰ سال قبل، یک پرزر Perser میشود! به تصور او جامعه و تمدن ۲۵۰۰ سال قبل بهتر از امروز بود! چگونه چنین چیزی میتواند درست باشد؟ در کجای این تصورات بدوی، ذره ای حقیقت علمی نهفته است. خود او، دیگران را امل و دهاتی و قدیمی معرفی کرده، هزار چیز به آنها میندند، اما تبدیل شدن به عضوی از قوم بدوی پارس ۲۵۰۰ سال قبل را، یک ارزش و افتخار تلقی میکند. این فرهنگ سیاسی عقب مانده و عمیقاً ارتجاعی، در میان ایرانیان خارج، فرهنگ مسلط است، و اینکه تا چه حد ضد ملی است، نیاز زیادی به اثبات ندارد.

آن گروه از ایرانیان مقیم آلمان، که با تحقیر دیگران و بی اعتباری به سایر ایرانیان، خود را Perser معرفی میکنند، دست به چاپلوسی علیه ایرانیان در نزد المانیهای محافظه کار زده، عمدتاً به عناصر و جریانات نژادپرست نزدیک میشوند. ایرانیانی که از چنین تجربه ای در زندگی روزمره مطلع هستند، کم نیستند. این عناصر راست افراطی و ضد ملی، نقش مهمی در ایجاد صفتدیهایی قومی در خارج از کشور بازی کرده، ایرانیان غیرپارس زبان را مرتباً به درون خود کشانده، و تصورات قومی از خود و ایران در خارج از کشور را به یک پدیده همگانی تبدیل ساختند.

کسی که خود را به قوم سپری شده پارس متعلق میداند، تصویری از ملت و حقوق ملت ندارد. او از "ایران" و نه ملت و شهروند صحبت میکند. ایران او، مرغزار و چراگاه و چمنزار و قلمرو یک پادشاه و اسبهای او است، و مردم آن هم، برده و نیمه برده و رعیت محسوب میشوند.

کسی که یک پرزر Perser است، با صدای بلند اعلام کرده، که او جزء ملت ایران نیست. برای اینکه، ملت نمیتواند قومی باشد؛ حال نوع پارسی یا نوع ترکی و یا عربی! ملت یک ساختار سیاسی و جدید است، و هیچ ربطی به اقوام و زبانها و تاریخ ندارد. ملت موضوع توسعه اقتصادی- اجتماعی جامعه، تکامل جامعه از فنودالیسم به سرمایه داری است و قومیت و نژاد و زبان، در هیچ حوزه ای به عناصر مشخصه ملت مربوط نیست. زبان یک قرارداد است. میتوان آن را بر اساس یک قانون تغییر داد.

*۴- همه اشکال قومی- سیاسی جدید در ایران، جزئی از همان ساختارهای سیاسی- فرهنگی هستند، که سلطنت و اسلام هم، نمایندگان قومی گونه های قدیمی تر آن هستند. موضوع بحث در پراگراف مربوط به این توضیح، به ویژه نتیجه گیری سیاسی از آن را، در رابطه با نیروهای واقعی کشور- ملت دوران بورژوازی، تشکیل میدهد: در ایران، تنها طبقه کارگر و تولید کنندگان روستایی، کمونیستها و طیفی از عناصر و جریانات نزدیک، نیروهای واقعی دوران کشور- ملت محسوب شده، نیروهای دیگر، در صف نیروهای ارتجاعی- قومی قدیمی و یا جدید قرار میگیرند. استخراج این حقیقت از تاریخ سلطه گری دهه های اخیر، و در رفتارها و موضع گیریهای سیاسی هر روزه این جریانات، به هیچوجه مشکل نیست؛ اما درک آن، و تأمل در استنتاجات سیاسی ناشی از آن، برای جنبش کارگری ایران دارای اهمیت است.